

زبان و فرهنگ ماچیان

bârband = ریشمانی است که بوسیله آن = بارها را می پیچند و محکم می بندند
bâr-o bundur = باروبنه- آتانه منزل = خوراکی که از جانی =
bâr xôna = برای خوردن بجای دیگر برای کسی میبرند
bârhâng = بارهنگ- اسم گیاهی است = که آنرا در طب محلی بکار برند
bârja = اجاره یکساله باغ چای و = مرکبات و نیز دارویی است شبیه به «سقز»
بارنگ تیره، آنرا جهت خواباندن بچه ها بایشان میخورانند
bâzâr xarji = مقدار پولیکه به بچه- ها برای خرید خوراکی در روزهای بازار میدهند- امروزه عموماً بمعنی مبلغی پول است که کارفرما بکارگر میدهد
bâzu = سدی که در دو طرف رود میسازند تا آب آن بدو طرف نفوذ و پیشروی نکند
bây boni = کنایه از سبزی و صیفی جات = باقرقرا- پرنده ای = است، گوشت آن حلال است
bâl = دست
bâl zân = کمک کردن
bâlâbud = اضافه بر آنچه که قبلاً بود- باضافه- فوق آن
bâlêša = چوبیکه میخواهند بر روی

uškülāmār = چوبی است باندازه نیم متر (اندکی درازتر یا کوتاهتر) که در «اشکوله ماربازی» مورد استعمال دارد
uškülāmārbāzi = یک نوع بازی = دستجمعی است (رک: بازیهای محلی ذیل ماده اشکوله ماربازی)
uvarâgudən = بدرقه نمودن- دور کردن

ب

bâ = باید
bâb = مطابق ذوق و میل- دلخواه
bâdbâdi = بادبادی- کنایه از آدم لافزن- مخیط و کسیکه با حرفها و تحریکات دیگران زود از جاده در رود
bâdxore = بادخورک- پرنده ایست که بر خلاف جریان باد حرکت میکند و در هوا می رود و مکت می کند
bâdkünzanê = بادکونزانه هم گویند (رک: برهان ذیل بادخورک)
bâddârci = غدها ئیکه باد دارند، یعنی موجب نفخ شکم میشوند
bâdkas = آلتی است که بوسیله آن بر روی پیشانی یا پشت درموقع احساس درد با مکیدن مقداری خون جمع میکنند

bar qasan = غیر جدی- از راه شوخی
و مزاح

barθk = خانه‌های موقتی که باروی هم
گذاشتن درختان درست میکنند و مخصوص
درودگرانی است که در جنگلها مشغول
بریدن و تراشیدن درختان هستند

barkar = دیگ بزرگ که در نزد
چوپانان مورد استعمال دارد

bar mūm = موم سیاه رنگی است که از
شان عسل می‌گیرند و حالت چسبندگی
دارد و در موقع عارض شدن درد گوش
آنرا لوله کرده در گوش می‌گذارند

bas = سدی که جلو آب می‌بندند- مقداری
معین از تریاک که با تیغ بقسمتهای معین
تقسیم کرده باشند

bassəm = تند باش- فعل امر

baqala = جائی در زیر شکم اسب و
قاطر و نظایر آن که تنگ از آنجا می‌گذرد،
نرسیده بمفصل دست حیوان

bakandākal = قوچی که اخته کرده
باشند- تخمهایش را در آورده باشند

bar gardān = زیر و رو کردن جای
طبخ شده و نیز چوبهای کنار ناودان- و
بمعنی لباسی را از روئیکه کهنه شده
بر روی دیگر که هنوز کهنه نشده، بر گرداندن
و بمعنی شخم کردن باغ جای بوسيله «بیل»
و «پارو»

bagiron = مقدار پول و وجه و یا
چیزی دیگری که بکسی داده تارو بید
یا پس از چند روز دیگر سر کارشان حاضر شود
و از او قول می‌گیرند- این را بگیرون گویند
شعله آتش و بمعنی کسیکه
در تب زیاد یعنی موقعیکه درجه حرارت

چوب دیگر می‌بکنند هر گاه یکی از چوبها
بر اثر کج بودن با چوب دیگر تماس نباشد
آن قسمتی که بر خورد نکرده چوبی را
در آنجا می‌گذارند تا وصل شود این
چوب را «بالشه» گویند

bâl-qad = دونفر پهلوی هم ایستاده
و در حالیکه یکدستشان را بطرف هوا بلند
کرده اند، بدینترتیب میخواهند بفهمند
که کدامیک بلندترند

bâl kaš = آستیننی است از پارچه که
آنرا زنان در موقع نشاء برنج در دست
می‌کنند

bâham daršôn = باهم کنار آمدن
روی موضوعی توافق کردن

bâlon = هواپیما

bad das = کنایه از چموش بودن و
دیر رامی حیوان

badra = سطل- دلو

bad qalaq = بداخلاق

bad nâl(n'l) = بدنعل- چموش
اسنیکه در موقع نعل کردن جفتک می‌اندازد

bar = درب

barâ sar = مجلیکه در آنجا گوسفند
را میدوشتند

bar.êpiš = جلوخانه- بیشتر در آشکور
مستعمل است

bardâšt = گرفته- کسی از ائات دکان
تجود چیزی بردارد و بدون اینکه در
عوضش چیزی بگذارد

barzaÿ-â gudən = مهربانی کردن
ناراحت نمودن

barzangi = چاق- قوی- تنومند

بدنش بعد اعلاب رسده شلا گویند: «فلانی بل می کند»

دربی کوچک و یا = balata-balat
معبری که در چین برای عبور میگذارند و «balat» بمعنی راهنما نیز میباشد

آرنج - محل طلاقی = bälüskün
ساعد و بازو

نورانی بودن - انعکاس = bal zǎn
نور داشتن

پس از خواستگاری از = balg-e sabz
دختر و جلب رضایت والدین دختر و خودش، مقداری لوازم از قبیل: انگشتر و کفش و چادر و پارچه سفید و سایر لوازم را که بخانه او میبرند و بعنوان انگشتر میباشد آنها را بلگتاسبز گویند

تکه گل بزرگی که هنگام شخم = balma
کردن از زمین جدا شود

کنایه از عمل مجامعت = band-â gud^{en}
کسی را با خود هم عقیده کردن

مر بای به = bey pata
پزشک حیوانات = beytâl
گم و صوتی است برای ترساندن = bē
بچه‌ها از حشرات

اسم صوت، برای طویلراندن = bêt
گاو و نظایر آن

بمکان و وقتش = bjâš
فرار کردن - از زیر بار = bcâk zǎn
شانه خالی کردن

برادر = bërär
کنایه از اطلاع کمی که = bu bord^{en}
انسان از چیزهای پنهانی بدست میآورد

اولین بوته برنجی که در = buj buna

مزرعه بعنوان ساعت نیک نشاء میکنند
آنها «بوج بوته» گویند

خانه‌ای که در آن جاشلتوک = buj xôna
برنج را که هنوز از ساقه جدا نشده میخشانند

گاه‌های ریزی که پس = buj-^θ fal
از جدا کردن گاه از شلتوک و بادادن آن بدست میآید

سرخ فهودای و بمعنی کسیکه = bur
در موقع سخن گفتن از شرم سرخ بشود و نیز بمعنی بوته آتشک

اسم است - یک قسمت از زمین = bur bāy
مزروعی که در شمال ماچیان واقع است

جوئی است که از وسط = bur bāy ju
محل ماچیان (تقریباً از جنوب به شمال) میگذارد و مزارع «بوویاغ» را خشروپ میکند

آشکار - ظاهر = buruz
آشکار کردن = buruz dān
برش، خربزه یا هندوانه را = buruš
قاج بکنند و بخش خوردنی هر قاج را با کارد از پوست آن جدا کنند و سپس آن را با کارد به تکه‌های کوچک بپرنده تکه را یک «برش» میگویند

کسیکه عرضه انجام = buruš dār ci
کاری را دارد، و بتواند از خود لیاقت نشان دهد

نزدبان - و نیز بمعنی دستمال = burum
و پیراهنهاییکه بعنوان جایزه بر روی نخهائی آویزان کنند و در محل کشتی نصب کرده و هر کس در کشتی بر رقیب و یا رقیبا پیروز شد آنها را بامیدهند (جایزه اش محسوب میشود)

بدنش بعد اعلاب رسده شلا گویند: «فلانی بل می کند»

دربی کوچک و یا = balata-balat
معبری که در چین برای عبور میگذارند و «balat» بمعنی راهنما نیز میباشد

آرنج - محل طلاقی = bälüskün
ساعد و بازو

نورانی بودن - انعکاس = bal zǎn
نور داشتن

پس از خواستگاری از = balg-e sabz
دختر و جلب رضایت والدین دختر و خودش، مقداری لوازم از قبیل: انگشتر و کفش و چادر و پارچه سفید و سایر لوازم را که بخانه او میبرند و بعنوان انگشتر میباشد آنها را بلگتاسبز گویند

تکه گل بزرگی که هنگام شخم = balma
کردن از زمین جدا شود

کنایه از عمل مجامعت = band-â gud^{en}
کسی را با خود هم عقیده کردن

مر بای به = bey pata
پزشک حیوانات = beytâl
گم و صوتی است برای ترساندن = bē
بچه‌ها از حشرات

اسم صوت، برای طویلراندن = bêt
گاو و نظایر آن

بمکان و وقتش = bjâš
فرار کردن - از زیر بار = bcâk zǎn
شانه خالی کردن

برادر = bërär
کنایه از اطلاع کمی که = bu bord^{en}
انسان از چیزهای پنهانی بدست میآورد

اولین بوته برنجی که در = buj buna

buna marz = حدبین دو مزرعه که =

پهن باشد و بتوان روی آن راه رفت

bundarke = از راه پائین - از گیلان =

که در منطقه جلگه‌ای است به بیلاقی که منطقه کوهستانی است رفتن - از پائین به بالا آمدن

bun-ä biji = نوعی ازدوشاب که از =

میوه درخت «اربه» میسازند و غلیظ است و بدست می‌چسبد

bunä gerd = پائین - و راهیکه در =

دامنه کوه واقع شده و از راه عمومی جداست و فعل امر است از مصدر:

bun-ä gerdəsen یعنی از راه پائین

رفتن

büya = سبزی سرخیده‌ای که =

بر روی خروش سبزی میریزند که معطر و لذیذ بشود

bür = خاکستر گرم

bür buni = نانیکه در زیر خاکستر =

میگذارند تا بپزد

bür sari = نانیکه در روی خاکستر =

گرم و با آتش میگذارند تا پخته شود

büsüle = گل مژه - جوشهائی است که =

در نوک پلکها ظاهر میشود و آنرا

sak-e gü slam نیز میگویند

boputa mur ʔôna = تخم مرغیکه =

در زیر خاکستر گرم یا توی آب و با جای دیگر کاملاً پخته باشد

bôlu = آلت آهنی نوک تیز بادسته =

چوبی که برای شیار و شخم کردن سطحی زمین بکار می‌برند

bom = اسم صوت، صدای افتادن چیزی =

burma = گریه

burum xiyâr = نوعی خیار - بزرگتر =

از خیارهای معمولی

buz bacca = بزغاله - بچه بز =

buk zân = تکانی که ماهی یا بچه ماهی =

در آب به نوک قلاب ماهیگیری که کرم یا

گوشت و یا چیز دیگر است، میدهد و

صیاد بوسیله آن میفهمد که ماهی بی بدامش افتاده

bul = شاخه‌های نرم بوته تمشک و =

بمعنی آلت رجولیت (بزبان اطفال)

bula = نهال را گویند =

توت فرنگی - تمشک که =

vuluš و vələš هم گویند

bulbule = کنایه از آلت رجولیت =

(بزبان اطفال) و نیز نوعی پروانه

bulom = قفسی است که از شاخه‌های =

درخت آلوچه (گوجه) سازند و اطرافش محکم

است و در بی‌دارد - آنرا برای حمل و نقل

مرغان استفاده میکنند

buma = آمد =

bumäsa = آماسیده =

bumäsəsen = آماسیدن =

bun = بُن، پاره‌ای از خمیر که بجهت يك =

قرص نان گلوله و گرد کرده باشند

بن - بیخ و ریشه

بن = فرود هر چیز را گویند

buna = نهال و درخت و نیز تعداد را =

میزنند مثلاً بجای «اصله» گویند «بنه»

پنج بنه درخت یعنی پنج اصله درمورد

درختان بکار میرود - و بمعنی برنج یا آشی

که درته دیگ چسبیده باشد

btâxt = بسرعت- بدو

bcâb bcâb = غارت همگانی

پ

«بالشی است که در گهواره = pâ bâl^{eš}
روی پاهای طفل میگذارند و در بنماز
روی آن رد میکنند»

pâ b^{ezâr} = کفش

pâ pas = پا را عقب بکشد، فعل امر =
خود را آماده کردن برای حمله

pâc = پست و قد کوتاه

pâc bǎqla = لوبیائی است که قدش =
از نیم متر تجاوز نمی کند

pâcâl = مکانی که قدری از زمین =
پست تر است که بافندگان در آن می نشینند
و بکار بافندگی مشغول می شوند

pâ:câl-e sar ništ^{en} = کنانه از وقت =
نداشتن وفوت شدن وقت است

pâ cǎla = اثر پا- جای پائیکه از =
گذشتن روی برف و زمین گلی باقی
میمانند و نیز بمعنی سوراخی که در طول
چاه و در زمین نشیب و فراز برای جای
پا کنند

pâ cik = از اصطلاحات کشتی گیران =
و آن چنین است که با پا طوری بیای
رقیب بزنند که او ناگهان بزمین بیفتد
همیشه- ثابت و برقرار- جاوید = pâdâr

pâ dapit^{en} = با کسی و افتادن- و نیز =
تدارک قبل از حمله و حرکت

pâ dar mēni = میانجیگری - در =
اختلافات دیگران مداخله کردن و بینشان
صلح و صفا برقرار نمودن

در زمین و نیز بمعنی «پام»

bom bar = سوراخی است که بر پام =
خانه کنند و فردبان بر آن گذاشته بالا
روند و بزیر آیند»

bijâr = مزرعه برنج

bij bij gud^{en} = حالتی که بعد از =
خواب رفتن با احساس میشود - گزگز
کردن پا و دست

bijâr kul = «مرز و حدود مزرعه» =

bid = جانوری را گویند که جامه های =
پشمین را ضایع کند

birun šôn = کنایه از قضای حاجت =
کردن

bir-i mišk = بیدمشک- اسم درختی =
است و از شکوفه های آن گلاب میسازند و
«گلاب بیدمشک» نامند

biz = قلاب دستمال بافی- آلتی است از =
آهن با اندازه «۱۵ سانت نوك آن اندکی
برگشته با آن دستمال پنبه ای میبافند

bil = دندانهای پیشین **خوگ** که از لبهاش =
بیرون آمده باشد و بتینهای **جوجه تیغی**
نیز اطلاق میشود و بمعنی دندان بزرگ
و غیر طبیعی انسان که از بالای دندانها در
لثه در آمده و متوجه بیرون دهان است
و بمعنی آلتی است که بوسیله آن زمین
را شیار کنند

bil = اردک

bilinga = پاتوغ - جای گذاشتن =
چیزی، محل اقامت، دو نفر جایی میروند،
هر کدام چیزی را در جای معینی که انتخاب
میکنند میگذارند، آنرا «بلنگه» گویند.

آن جایگاه برای او محفوظ است

pâmuškil = اشکال در کار - گره در
 کار و بصورت **pâ šikil** هم تلفظ میکنند
 بهمان معنی
 papâ = هر چیز تازه عموماً و لباس
 تازه خصوصاً (بزرگان اطفال)، «**رك: برهان**
قس: ذیل «فافا»)
 pata du = دوغ پخته که هنوز خشک =
 نشده باشد
 pat pat = صوتی که از چراغ در حال
 خاموش شدن شنیده میشود
 pattiyâra = پتیاره - بمعنی زن بدکار
 نسبت ناسزائی است که در موقع خشم
 بزنان می دهند
 paxt = پهن
 paxma = کودن - صفت کسیکه کاری
 از دستش بر نمی آید - خجالت کش
 padar = پدر - ابوی
 pak-o puz = زست و تکبر و نخوت -
 غرور
 par = پرمغان - و چوبی است دایره ای =
 قطرش تقریباً باندازه «۲۰» سانت آنرا
 روی **لنگه گندوج** گذاشته و **la** را روی
 آن میگذارند
 para = پره آسیاب و غیره و بمعنی نوعی =
 سایه بند موقتی است که در مزرعه بنا
 میکنند تا زمانیکه محصول درونشده - و
 نیز بمعنی دنباله سقف خانه که از دیوار
 جلو آمده و روی آنرا پوشانده اند تا
 باران بدیوار خانه آسیب نرساند
 par-â dum = لبه شیروانی
 par-â giton = «پر گرفتن و پرزدن»
 پرندگان توسعا، برای بیان کثرت شادی»

pâ dang = آلتی که بوسیله آن شلتوک
 را می کوبند تا برنج از پوست بیرون
 آید، و نیز گندم را بوسیله آن نیمه نیمه
 و خرد میکنند تا از آن آشی بنام «**گندم**
باقله» بسازند
 pâ duš = چوبی است که در دسته بیل =
 میگذارند و با پا، روی آن فشار می آورند
 تا بیل بیشتر در زمین فرو رود
 pârs = چوبیکه بوسیله آن بر آردیکه =
 در کیسه میریزند فشار وارد آورند تا
 ظرفیت کیسه بیشتر شود
 pârs-a dân = فشار وارد آوردن =
 پارسنگ، وزنه ای است
 pârs seng = که آنرا در یک کفه ترازو میگذارند و
 ظرفی را که میخوانند در آن چیزی
 بریزند و بکشند، وزن کنند
 pâru sar = دمه یارو (نوعی بیل) =
 پای مریضی که تب داشته =
 باشد با نمک و سوس آرد و برگ بید
 می شویند، این عمل را «**پاشورا**» گویند
 pâf puf = اسم صوت - صدای افتادن =
 چیزی در آب
 pâ kat^ola = نوعی پاپوش و کفش =
 (رك: **بماده كتله**)
 pâk cîn = چیدن تمام برگ سبزی چای =
 که قابل چیدنست - اصطلاحی است بین
 کشاورزان باغ دار
 pâ gir = سفت و محکم - زمین خشک =
 ضد لجن
 pâ muje = وسیله ایست دارای سه
 چرخ که بوسیله آن بچه ها راه رفتن را
 می آموزند. «**دودك اطفال**»

کسی بمنوان^۳ ارمغان می‌برند و او در^۱
 جوابش چیزی باو میدهد، این را «پسو» گویند
 زمینی که در موقع معین = pas kâr
 نشاء نکنند
 موقع مواجهه با خطر بعقب = pas vâz
 پریدن
 پشه بند = pašton
 کنایه از حرفهای بی‌اساس = pašmi
 بی‌اهمیت
 شخصی که چاق ولی زرد رنگ = paftθl
 و بیمار است
 «واژه پل از اتباع است در = pal pâ
 تهران «پروپا» و «پروپاچه» گویند»
 آبیکه در رودخانه بر اثر = pandōma
 مانعی بعقب برگردد و کند تر مسیر خود
 را طی بکند
 شیر ترشیده‌ایکه خود بخود = panira
 بصورت پنیر دربیاید
 بمعنی قرق، جائیکه دورش را = pãja
 چپ کرده‌اند و هنوز حیوانی با آنجا نرفته
 بره‌ای که یکسال بر او گذشته = pãrna
 باشد و سال دوم زندگی خود را طی میکند
 قدر و مرتبه و نیز بمعنی = pãya-pãya
 چوبهای راست و صافیکه با اندازه «۱/۵»
 یا «۲» متر میباشد و ته‌اش تیز است و برای
 چپ کردن اطراف منازل و مزارع عموداً
 در زمین فرو کنند
 آخور- جائیکه در آن = pãlθfa
 برای گاو و گوسفند کاه و غیره بریزند
 کنایه از خوش = pãlθfa-calm-bôn
 گذشتن
 اساس و بنای ساختمان = pãga

بارانی که دزاش و زش باد^۲ = parθš
 سمت آن کج شده و بدیوار برسد
 لبه کلاه = parθk
 دست و کمر- چنانکه = parθngâl
 گویند: «پرنگال فلانی را بگیر و بیانداز»
 یعنی دست او را بگیر و بینداز
 پرهیز- اجتناب = pariz
 جای بلند- کنار دره که از = partâs
 آنجا تا ته دره چند متر میشود
 آلتی که بوسیله آن سیوس = parjin
 آرد را میگیرند، سوراخهای آن از
 سوراخهای غربال ریز تر است
 چندان شدن- از غیظ و = barkanθš
 خشم لرزیدن
 فربه- قوی = parvey
 عقب = pas
 آبیکه قبلا در آن لباس = pas-âb
 شسته‌اند باز لباس دیگر را در آن بشویند
 عقب عقب = pasâ pasâ
 عقب عقب رفتن = pasâ pasâ šôn
 واپس- وارونه = pasâ künâ
 برگرداندن = pas-â havθr dθn
 مراجعت دادن
 کنایه از انتهای = pas-e kün-e-qâf
 هر چیز و بمعنی راه دور و دراز از چهار
 سوق و میدان عمومی
 تنبلی کردن- دودل بودن = pas pasi
 مسامحه کردن
 اطاق عقبی = pastu
 امتناع کردن- خودداری از = pas zân
 انجام کاری
 جواب سوفاقت- چیزی برای = passu

مچ پا و دست گاو و نظایر آن = pek
 مچ پا و دست حیوانی = pek-a darjên
 را بریدن
 خمسه مسترقه - پنجه دزدیده = penjêk
 يك نوع جو که = peyʋambar jovê
 خارهایی در روی سنبله ندارد
 آردی که بخمیر زنند تا به = peyna
 ظرف نجسید
 پدر - ابوی = pêr
 زن پدر - نامادری = pêr-e zên
 محتویات شکمبه گاو و گوسفند = pêra
 برآزنده - درخور توجه = pêrâzênda
 انجیری که هنوز نرسیده = pêškêr
 و قابل خوراك نباشد
 شل - نرم - تخم مرغی که پوسته اش = pêf
 نازک باشد و با اندک صدمه ای بشکند
 نوعی خشکار - خوراکی است = pêfak
 که آنرا از دانه های خشک شده پلودرست
 می کنند، بدین ترتیب که دانه های پلو را
 در آفتاب می خشکانند بعد مقداری از آنرا
 در تاوهای که قبلا روغن ریخته و آن روغن
 کاملا روی آتش داغ شده است میریزند،
 حجم آن زیاد میشود و بعد رویش مقداری
 شکر میریزند و میخورند
 پلوئی است که بچه ها توی = pêlâ pute
 دیگهای کوچک گلی میزنند
 کنایه از زن و عیال = pêlâ poc
 کنایه از فرزند و عیال = pêlâ xor
 فرش = pêlâs
 یعنی بر گسبز جای را برای = pêlâs dâñ
 اینکه نرم و پلاسیده شود بپهن کردن، و نظایر آن
 پلو - کته - برنج آب پز = pêla

اسم درختی است ننومند = pêlêt dâr
 برگهای آن بهن است حیوانات از آن
 تغذیه میکنند - و نام علمی آن - «aceri»
 است «signe»
 يك نوع ماهی است که = pêlêt mâhi
 در پلورود و سایر رودهای محلی صید
 میشود نام علمی آن - «barpus capi»
 tus guldenstädt است بزبان فرانسه
 آنرا «chabot» یا «meunier» و بزبان
 روسی «usâch» میخوانند
 نخهای تابیده از پشم - و بمعنی بهمن = pu
 «توده برفی که در اثری وزش باد در بالای
 کوه جمع میشود و ناگهان سرازیر میگردد»
 پل - در اوستائی = peretu است = purd
 شخم اول مزرعه برنج = pur kandên
 شخم اول مزرعه برنج = pur kani
 رك: پر کردن
 دون شأن و مقام = puz bar xordên
 بودن - حرفی که باعث رنجش کسی شود
 پشت - و نیز بمعنی یاور و یار - = pušt
 کومک دهنده
 بالا - فوق = pušt-â gêrd
 پشت کردن - بی اعتنا = pušt-â gudên
 بودن
 غیبت کردن = pušt-ê sar gutên
 چفتیکه پشت در بزمینند = puš kili
 تا باز نشود - از چوب تشکیل شده (قس):
 برهان ذیل: «پژاوند»
 دکمه لباس از هر نوع و = pulak
 هم تلفظ میشود = pülük
 میش و گاو و بزى که هنوز = purom
 نژائیده اند و یا زائیده اند ولی مدتی است

کسی بودن .
 گیاهی است، طوالتش با اندازه = pölöm
 «۱» تا «۱/۵» متر بر گهایش شبیه برگ بید
 منتها درازتر و دانه‌هایی دارد که خوراکی
 نیست، این گیاه دو نوع می‌باشد: سیاه و سفید
 در اول بهار میوه‌هایش می‌پزد و سیاه می‌شود
 نام علمی آن sambucus cubulus
 و فرانسه آن «sureau» است در موقع
 گزیدن گوزنه آنرا برجائیکه گزیده بمانند
 سوزش گز نه از بین می‌رود (رک: برهان قاطع
 قس: باماده «خریق»)
 چوب یا پارچه و یاغ چیز می = pita
 دیگریکه با آن راه آب و سوراخ را
 می‌گیرند
 ریسمانی است- آنرا از کاه برنج = pic
 می‌ریسند با اندازه‌های معین (۱ متر اندکی
 بیشتر یا کمتر) و آنرا برای بستن ساقه‌های
 برنج بکار می‌برند. از اصطلاحات کشاورزان
 بیخ گوش- نجوا کردن = pic picê
 چسبناک و از اتباع است و با: = picâk
 کال می‌آید مثل kâl picak, اشخاص
 سمج و بی‌رودر بایست و بمعنی چرب
 یک نوع بیماری است و آن = piciš
 درد شکم می‌باشد و کسی که مرتب باین
 درد مبتلا می‌شود گویند: فلانی «پیچیش» دارد
 عجزوزه - زن پیر = pir-i zâl
 گذشت - سعه صدر = pîza
 ادرار - قضای حاجت = piš-âb
 برای قضای حاجت رفتن = piš-âb šôn
 «پیش‌باز-روزه‌هایی را که = piš-â šu
 که قبل از رسیدن ماه رمضان روزه می‌گیرند
 باین نام خوانده می‌شود» و قس علیهذا

دیگر شیر نمی‌دهند
 فرش است که از پوست = pus taxt
 گوسفند یا بز برای نشستن بر روی آن می‌سازند
 پفت فوت کردن آتش و نیز بمعنی = pü
 نسیم ملایم
 پوک-میان خالی (رک: به ماده پوک) = püt
 مورچه = pütâr
 نوعی سبزی خوردنی = pütünik
 شبیه نعناع-پونه-مؤسسه کشاورزی لاهیجان
 آنرا بنام «hypericum» تشخیص
 داده است رک: فرهنگ گیلکی. ستوده
 گربه = püca
 پاشنه‌ها = püzi
 چوب پوسیده و غیر قابل استفاده = püsa
 روده گاو با اندازه ۲۵ = püsan yâle
 تا ۳۰ سانت جدا می‌کنند و زیر آنرا می‌بندند
 و از بالا باد می‌کنند و صدا می‌دهند
 شمع = püsüs
 نوعی آلوچه (گوجه) = püsün halü
 است که رویش موهائی دارد
 اسم صوت-نی کوچک که از پوست = püša
 شاخه درخت توسکامی‌سازند و بچه‌ها نوازند
 (قس: «پیشه» در برهان)
 دستمالی است سیاه = püšön dobud
 رنگ که بر سر می‌بندند و روی آن دستمال
 سفید رنگ میکشند (در صورت لزوم)-
 لچک
 تفاله چای و پوست تخم مرغ = püš xâl
 تو خالی (رک: به پüt) = pük
 گیاهی است خوردنی = Poppê
 پهلو = pölü
 ریزه خوار نعمت = pölü xordæn

پدر بزرگ و بصورت: *pila-aqa* هم
تلفظ کنند

بزرگ- ضد کوچک = *pilāci*

پلک چشم = *pilik*

زیاد پلک زدن = *pilik pilik zān*
که بر اثر کمبود «کالسیوم» در بدن عارض شود

وصله- پینه لباس = *pinik*

ت

جمع- جور شدن- صمیمی شدن- جمع = *tā*
کردن اشیاء

کسی را که در موقع = *tāb-dāštən*
حرکت سریع نتوانند نگاهدارند و کنایه از
کسی که در موقع شادی و سرور و رو کردن
مال و منال سرا را به پیش کسی فرود نمی آورد
و با حدی ارزش قائل نمی شود

زیاد شدن حرارت بدن در = *tābnuš*
موقع بیماری

کسیکه مژگان و ابرو صورتش = *tātu*
سفید باشد

تاج خروس- گوشتی که در بالای = *tāj*
سر خروس و مرغ است

کدر و نیز بمعنی بدانجام- نجس- = *tār*
چیزی که امید موققتیت در آن نیست
مثلا «من رقتن فلانی را بفلان جا تار
می بینم»

نوعی برنج صدری = *tārəm*

چارو = *tāru*

قهقهر = *tāruz*

قهقهر کردن = *tāruz-gudən*

ساقه بوته برنج که = *tāro koluš*
پس از خرمن کوبیدن آنرا برای ساختن
چارو تهیه میکنند

جفت کردن درب - = *piš-ā gudən*
پیش راندن هرچیز

اسم صوت برای بجلو خواندن = *piš piš*
گره

خرده برنج - برنجهای = *piš piši*
ریزی که در موقع غربال کردن در زیر آن
می ریزد- زیر الک

وجهی که قبل از کار کردن = *piš pul*
بکارگر میدهند- بیعانه

اطاق جلوتی = *pištu*

برنجهای ریز و دانه های = *pištuk*
خارجی که در موقع با د دادن برنج در جلو
طبق جمع میشوند

جلو افتادن و = *piš dakətən*
piš-ā kətən نیز میگویند منتها
بمعنی سبقت جستن و جلو زدن

زمینکه زودتر از موقعش = *piškār*
شخم بکنند و تخم بیفشانند و نشاء کنند

استقبال = *pišvāz-pištāz*

ناول- و بمعنی چین و چروک لباس = *pil*

پر خور- طماع = *pilāšikam*

فضول- جسور = *pilākut*

میوه درخت گرات که بشکل = *pila*
غلافی است و در آن دانه های میباید و
گاوان از آن تغذیه کنند و بمعنی پيله
ابریشم و نیز اسم صوت است در موقع راندن
مرغان بیگانه

بزرگ = *pilla*

درخت کرات- للیکی = *pila-dār*
باعتبار میوه اش که «پيله» نام دارد،
خوانند

اسم عام است و بمعنی = *pilāqa (= ā)*

است که با مخلوط کردن و خرد نمودن چند نوع سبزی درست میکنند

رفیق گرفتن- کسی را = *taraf gitən*

باخود همعقیده ساختن و از حمایت او برخوردار بودن

صدای رعد، و ریختن میوه- = *tar-tar*

از درخت و قتیکه شاخه را تکان بدهند جلدی- چابکی- بتندی = *tardassi*

و چابکی کاری را بانجام رساندن

گاویکه تازه زائیده = *tar kolo mār*

و گوساله داشته باشد

دبلم - اهرم - چوب یا میله = *tarm*

آهنی که برای بلند کردن چیزهای سبک بکار میرود

خوراکی که با مخلوط = *tar halvâ*

کردن آرد برنج و شکر و روغن و زرد چوبه سازند

آتش- (رک: برهان ذیل تَش) = *taš*

پرخاش کردن، کسی را = *tašar, šôn*

از انجام کاری با عصبانیت منصرف کردن

آتش افروختن = *taš dacên*

بخار آب- بخاریکه از روی = *taft*

مایعات پس از گرم شدن بلند می شود

تنها- فرد، و نیز بمعنی پهلو = *tak*

نرده چوبینی که اطراف ایوان = *takâil*

سازند

عوض- دونهز مثلاً یکی امروز = *takal*

سر کار دیگری می رود و از آن مزد نمی گیرد و آندیکه فردا عوضش سر کار این یکی حاضر میشود بدون اینکه مزد بگیرد

افرادی که کاری از ایشان = *takaltu*

سراشیمی تپه = *tâš*

تراشیدن جنگل = *tâš gudən*

تاک- فرد- طاق = *tâk*

گیاهی است خزنده روی زمین = *tâl*

بهین میشود، نوعی عشقه است- (مؤسسه کشاورزی لاهیجان آنرا بنام- *convul*)

«*vulus*» تشخیص داده است) رک: فرهنگ گیلکی. ستوده

سکوت- خاموشی = *tâm*

آرام شدن- سکوت = *tâm zân*

اختیار کردن قس: «تن» در برهان قاطع

ساکت و آرام- بی = *tâm tûmbaze*

حرف- بی سر و صدا

دو سر ریسمان را روی = *tâv - tâb*

درختی محکم میکنند و بعد دوسردیگر که آزاد است چوبی باندازه تقریبی نیم متر (اندکی بیشتر یا کمتر) می بندند و روی آن نشینند و در هوا می روند و می آیند و بمعنی تکان هم آمده است

«جوششی باشد که بسبب = *tabxâl*

حرارت و سورت تب از اطراف لب برآید» (رک: برهان ذیل همین ماده)

یکدفعه- پشت سرهم = *tatarac*

جرات، مثلاً: چشم فلانی = *taja*

برای انجام فلان کار *تجه* یعنی انتظار دارد که بتواند کار را با آخر برساند و موفقیت بدست بیاورد

اسم درختی است- چوب = *tâdana-cu*

آنها بشکلهای مختلف در می آورند و برای دفع چشم زخم در کلاه یا لباس بچه ها میدوزند و همچنین در خانه آویزند

سبزیهای وحشی- و بمعنی خورشی = *tara*

ساخته نیست- بیعرضه

- تلخ = tal
 تلخ کردن = tal-â gud^{ən}
 خروس و نیز بمعنی دام- همچنین = tala
 بمعنی کوهستان، سنگلاخ
 بچه خروس = talâ kuta
 منزل بی دیواری که جهت نگهداری چهارپایان سازند = talembâr
 «با زبردستی یا تزویر پول = tal^əka
 یا مالی را از چنگ کسی درآوردن»
 صبح زود- هنگامیکه = talx-^ə sub
 هنوز هوا کاملاً روشن نشده
 نهال کوچک چائی را گویند = talk
 که از جائیکه دانه اش را کاشته اند درآورده و کنده و در جای دیگر نشاء کنند و بنهال سبزها هم اطلاق میشود
 مثل: «بادنجان تلک» یعنی نهال بادنجان
 حشره‌ای است از نوع زنبور، = tal gaz
 منتها از آن بزرگتر، نیش میزند و نیش زهر دارد
 قسمت- در مورد زمین بکار = tama
 می‌رود مثلاً «یک تمه را شخم بکن» یعنی یک قسمت معین را شخم بکن
 «استوانه‌های سفالین که بر = tanura
 سر چاهها کارگذارند تا سنگ و خاک از لبه چاه بداخل نریزد. تموره‌های سفالین که در ناوایی‌ها از آن استفاده میشود» و بمعنی صدای دهان ازدها که می‌گویند بدان وسیله انسان را بدهان خود میکشد
 پارچه‌ای است که آنرا = tandagir
 بروی بچه‌ای که در گهواره خوابیده میکشند
 ناخن انگشت میانی را = tangula

به‌شست جسمانده و سپس با انگشت میانی فشار بیاورد و بنشانه بزند این عمل را «تنگله» گویند و نیز بمعنی «نوجه پهلوان»، پهلوان نوحاسته‌ای که زیر دست پهلوان ورزیده‌ای کار میکند

پرت کردن- انداختن = tav-â dãn
 احترام نمودن- بیا = tavazâ gud^{ən}
 خاستن برای احترام کسی،... = tavazzâ
 هم گویند

کیسهٔ پشمی که از موی بز = tăca
 می‌بافند و در آن گندم یا جو و غیره میریزند

آبر = târimi
 غم و اندوه «در نتیجهٔ مسافرت = tâsin
 دوست و عزیزی»

نیشه = tăša

نوعی از ترانه که در شب = tebri
 «تیر ماه سیزده» میخوانند و تفال میزنند

یک نوع فرش است نوعی فرش = telik
 نمدی که از پشم میبافند و بشکل بیضی است

دیگ، (کوچکتر از tẽn) = tenca

تنور ناوایی = tendür

تنورستان- جای تنور = tendür son

سالن- اطاق بزرگ مستطیلی = tenifi

دیگ بزرگ مسین (قس) یا «تیان» = tẽn
 در برهان قاطع)

اسم صوت در مورد اظهار تنفر و = t^əx
 بیزارى و منع کردن بچه از خوردن چیزی

اسم صوت، صدای سیلی خصوصاً = trâx
 و صدای افتادن هر چیز در روی زمین
 عموماً

مقدار روغنی را بکسی که = trâz

والیبال می‌کنند و اطراف باغ و منزل
قرار میدهند برای جلوگیری از آمدن
مرغ و غیره بداخل حیاط
turáš = صاف و هموار
turáš zǎn = صاف کردن-هموار نمودن
tur-θ vâš = گیاهی است شبیه
به ترش‌واشرک «ترش‌واش» بر گشسه قسمت
است میگویند هر که آنرا بخورد دیوانه
می‌شود
turš-θ tara = غذائیکه با برگ‌های
چغندر و لوبیا و نعنای سازند
turš-θ qalê = غذائیکه با مخلوط
کردن برگ‌های چغندر و لوبیا و برگ‌های
نعناع می‌سازند
turš-θ vâš = از گیاهان صحرائی -
خوراکی است (از خانواده begumino-
«trifolium subt-علمی»
«erraneum» معروف است تشخیص آقای
گل‌گلاب (رك) فرهنگ گیلکی ستوده) مزه‌اش
ترش است «قس: برهان ذیل: ترش‌گیاه»
turt = نرم و شکننده
turf = تِرب
tus = باد بیصدائیکه از راه مخرج خارج
میشود- (رك: برهان ذیل: «قس»)
tusa = نوسکادرختی است صنعتی در
کنار رودها میرود، سه جنس در جنگلهای
گیلان تشخیص داده شده است
alnus denticulata
alnus subcordata
alnus glutinosa
(نامه کشاورزی سال نهم شماره سوم صفحه ۴۷)
tusəngâl = حشره ایست، رنگش سیاه

با او گاوی مشترکند بدهند، گفته میشود.
ممکن است بقیمت روغن وجه، یا چیز
دیگری بدهند
təš ɣǎle = تکه خیلی کوچک از هر چیز
təšk = تنگ- ضد گشاد
təšk-θ dl = کم صبر و بی‌حوصله
təšk = گره-دمل و نیز بمعنی هسته میوه
təšk-ǎ zǎn = گره زدن
təl = چوبدستی بزرگ و قطور- و کنایه
از چوبهای بزرگ و انسان سنگین وزن
təl-dǎn = خم شدن درخت، و یا چیز
دیگری که بر اثر سنگینی بار خم بشود
təlǎša = تراشه- خرده ریزه‌های چوب
رنده شده
tənəfer = بچه اوس- مطرود - بچه-
لجوج (در مورد اکراه بکار رود)
təng = نوعی ریسمان پهن که از کتف
یا پشم می‌بافند و آنرا روی بار اسب برای
اینکه بار را از افتادن نگاه بدارد،
می‌کشند
tut = اسم صوت- صدای راندن «گر به»
tuta = گربه (بزبان اطفال)
tuxs = بخش- تقسیم
tuxs gudun = تقسیم کردن- بخش
کردن
tuxmi = تخمی- هر چیزی را که بجهت
تخم نگهدارند
tur = دیوانه-خل و بمعنی دام‌هایگیری
و بمعنی پارچه لطیف مشبک که از نخ یا
چیز دیگر بافته میشود برای پرده یا
کنار جامه - و آنچه که از نخ بافتند و
جائی آویزان میکنند و نیز با آن بازی

ونام علمی آن- «phasianus colš»
 «phasianidées sivicus» میباشد (رك):
 برهان قاطع ذیل: «ترنگ»
 türüngi hisän = مثل: ترنگ
 ماندن - یعنی خم شدن طوری که دستها
 روی زانو باشد، مثل حالت رکوع
 tür = مترصد- در کمین
 tüş = بتندی نفس کشیدن
 tüşa = گل تیره- گل ولای
 tül = نوعی ماهی
 tülxos = سبزیه جو (شلتوك)
 tüm = قبل از نشاء کردن زمین
 tüm bijâr = مقداری جو را در مزرعه دیگری که
 بهمین جهت آماده شده می افشانند پس
 از مدتی آن جوها سبز می شوند و آنها
 را از زمین در آورده و جای دیگر می نشانند
 این مزرعه را که در آن جو سبز شده
 «تیم بیچاره» می گویند
 tüm pita = دسته ای از «تیم»ها را
 در گوشه ای از مزرعه در موقع نشاء می گذارند
 که هنگام احتیاج از آنها استفاده میکنند
 این دسته ها را تیم پیته خوانند
 tüm sari = خوراکی که در اولین روز
 نشاء برنج بعنوان «شیرینی» برای
 نشاگران مزرعه می برند
 ton = سطح کندوج که در آنجا دسته های
 برنج را می چینند
 tôn^əka = زیر شلوار کوتاه و نیز
 بمعنی خمره بزرگ
 tomûš = گیاهی است خزنده خارهائی
 دارد بلباس اگر بچسبد در آوردنش
 مشکل است میوه ای دارد وبه «ولوش

است و در بالای سر دوشاخ دارد
 چند معنی دارد: ۱- قله کوه و = tuk
 بالای درختان و خانه ۲- بمعنی نوک
 مرغان ۳- «شمع زیر ساختمان پادیواری
 که در حال خراب شدن است» آنرا در
 تهران شمع گویند
 اطراف دهان- لب و لوجه = tuk-θ maca
 قسمت بالای درخت و خانه = tukuli
 و غیره و نوک «داس» را هم می گویند
 قطره = tukuna
 گاو ماده از یکسال ببالا- = tulum
 گاویکه هنوز نژائیده و با یکی دو تا
 بیشتر نژائیده
 سگ شکاری = tulla
 بچه سگ شکاری = tullâ kuta
 قسمت سر اشیمی رود، که آب = tunda
 سرعت مسیر خود را می پیماید
 بند زیر جامه- بند = tumon budun
 تنبان
 لیفه تنبان = tumon quza
 دشنامی است که بکسی = tum butun
 میدهند
 اسم درختی است- چوب آنرا در = tû
 ساختمان منازل مصرف میکنند و زغالیکه
 از آن میگیرند آتش را زیاد نگهدارد
 (قس: برهان ذیل مواد: تاخ- تاق- تاغ)
 به- میوه خوراکی «ونام علمی آن = tûz
 «cydsnia oblonga» خوانده میشود
 و بزبان فرانسه cognassier نامیده
 میشود (فرهنگ گیلکی ستوده)- (رك):
 برهان ذیل: «توج»
 قراول- خروس صحرائی = türüng

و یا یک ساختمان میکنند تا آنرا بدو قسمت
تقسیم کرده باشند

خار-تیغ، شاید تبدیل (غ) به = tif
(ف) باشد؛

آستین واکشراً بهمراه «بال» = tilif
میآید مثل: «بال تیلیف» لفظ بمعنی آستین
دست

قشو زدن و دست کشیدن = timâr
بدن حیوانات

بخاطر تو = tivâsar

انتقام- قصاص و تقاص = txâz

اسم صوت- صدائی است که از = trax
سیلی زدن بکسی و یا افتادن چیزی بر زمین،
درآید

بیگانه - گاو یا اسبیکه از = tfâli
محل و یا جای دیگر باشد

تغار- نوعی کوزه، بزرگتر از = thar
کوزه‌های معمولی و کوچکتر از خمره
(قس: با تغار در برهان قاطع)

ج

بجای خود قرار گرفتن = jâ dakətən

جوالدوز- سوزنی است = jâl duz
بزرگ که با آن کیسه‌ها را می‌دوزند

جوالدوزدان- غلاف- = jâl duzdon
چرمینی است که جوالدوز را در آن
می‌گذارند

چرب زبانی جهت = jâ vâ kuni
جلب انظار

پیاده- ضد سوارمه- «رک» برهان = jarida
قس: با جریده در ذیل همین ماده

صدای شکستن درخت و هیزم = jar jar

و بلوش» معروف است (رک: ولوش) -
بوته تمشک

تبر- آلت بریدن (رک: برهان) = tôr
ذیل: تور)

نادر، در موقع بی‌ارزشی قلمداد = tôfa
کردن چیزی که صاحبش آنرا بزرگ
میشمارد و آنرا نادر و کمیاب و باصطلاح
در تیمم میدانند، گفته میشود

تو- برای تو، ضمیر ملکی است- مال = ti
تو، مثل: «تی مار» یعنی مادر تو «تی کتاب»
کتاب تو و نظایر آن

ساکت- آرام- خاموش = titâl

خاموش کردن- = titâl-a gitən
ساکت نمودن «وجه تی نال اغیر» یعنی
بچه را آرام بکن- نگذار گریه بکند

شکوفه درختان در فصل بهار = tita
و آنچه با میوه دیگری که در اول میریزند
و بعد در جای شان میوه‌ای می‌روید

اسم صوت- برای خواندن، = tit tit
و بجلو آوردن مرغان

تیز- (رک: برهان ذیل: تیج متن = tij
و حاشیه)

گردو یا فندق بزرگی که در = tira
موقع گردو بازی و فندق بازی از آن
استفاده میکنند «رک: به بازیهای محلی
ذیل ماده: نون فکار و خط در بوره»

رق زق عضوی از اعضاء بدن = tir tir
هنگامیکه جراحی برداشته است

سنجاقک «شاهپرک بزرگ که = titil
کشنده مکس و پشه است»

کنایه از هر چیز نازک = titil-i par

حصاری است که در بین یک حیاط = tîya

jələmbər = کسی که لباس زنده و وصله‌دار می‌پوشد

jənda = روسپی

jut = کسیکه لکنت زبان دارد مثلاً؛ برای گفتن کلمه‌ای حرفی را چند دفعه تکرار بکنند. کسیکه زبانش می‌گیرد

jur-â gudən = مجازاً بمعنی دختری را رام کردن، مایل بازدواج کردن

juruf = جوراب - و jurâf نیز گویند

jurm = زنگ آهن و ته نشین آب و نظیر آن بر قوری و غیره

juzva xondən = کتابه از بیکار بودن و دکانداری که مشتری نداشته باشد

jukulkê = نوعی خوراک - آنرا از دانه‌های ریز برنج که «فریرالک» مینامند می‌پزند و با روغن و پنیر و مغز گردو می‌خورند jukul هم می‌گویند

jekul jävəsən = کتابه از قدرت و عرضه داشتن

jumâ pušta = پشته هیزمی که بچه مکتبی در روز شنبه بجهت تعطیلی روز جمعه بمنزل «میرزا» [معلم- آموزگار- مکتب] می‌بردند و برند

juhar = نفت

jüş = جوش شیرین و نیز بمعنی جوشیدن مایعات

jüş zăn = سینه زدن در ایام سوگواری و کتابه از داد و فریادی که بنفع دیگری است

jo-malija = پرنده ایست حلال گوشت از نوع گنجشک

jon = بدن - اعضا و در موقع تحییب گویند

javêl = بچه - کودك
javla = هم گفته میشود

jaqqa = ناچ

jald = تند - صفت کسیکه فرز و چابك است

jalf = ژرف، عمیق، گود

jâjim = نوعی فرش است - «رك: برهان»
ذیل: جاجم

jâva = دندان آسیا - «قس: برهان ذیل»
ماده: جاوه

jehez bâr = جهیزیه ایکه از خانه عروس به خانه داماد در موقع عروسی می‌برند

jət = چوبی است شبیه بحرف «دال» که دو سر آن سوراخ است از سوراخهای آن ریسمانی می‌گذرانند سردیگر ریسمان به گاو آهن وصل است که زمین را شیار می‌کند این چوب را روی دوش گاو و ورز می‌گذارند «قس: با کلمه: جوه در برهان قاطع ذیل همین ماده»

jər = اسم صوت صدای پاره شدن پارچه

jəra = داد و فریادی که حاکی از استرحام باشد

jəz'âl = بوی سوخت پشم و لباس و غیره خصوصاً و بوی سوختگی عموماً

jəsklo jəsk = آلاکلنگ - وسط چوب بزرگی را چیزی بگذارند و هر يك بر روی طرفی از چوب سوار شود - یکی بالا رفته و دیگری پائین می‌آید

jəy = صدای کوچک (در مورد بچه)

jəy-â gitən = فشار آوردن - چسبیدن

jəla = مغز گردو و بادام و فندق و کتابه از فرج زنان

می خواند
 jinjire = مرغکی است که صوتی خوش دارد و زیاد نمی تواند پرواز بکند، و نیز کنايه از افراد بیعرضه و کوچک و لاغر
 اسم صوت صدای سوختن پی در آتش = jz
 سوزاندن پی و گوشت و غیره = jzānen در آتش
 بستن درب - محکم = jft-â gudn کردن چیزی
 جفتک زدن اسب و قاطر و غیره = jftθk باد و یا کسی را زدن
 جفت زدن - جستن - پریدن = jft-zān صدای کوچک = jq
 پارچه - تکه ای از پارچه و نیز بمعنی = jl
 پارچه ای که از موی بز و پشم می بافند و آنرا روی اسب و قاطر میکشند
 جرقه آتش - کنايه از آدم فرز و = jm
 چالاک و کسمیکه با کوچکترین حرفی روی ترش میکند و بمنازعه برمیخیزد
 جرقه کردن، کنايه از = jm gudn
 آتشی مزاج بودن - بد اخلاق

چ

مکاری - خرکچی - = cârbdâr
 کسیکه بشخصی قاطر یا اسب کرایه بدهد
 بمعنی مطلق سگ = câr pâ
 نوعی دویدن اسب و قاطر = câr n'l
 حيله گر - زبان آور - = câcul bâz
 کسی که با زبان مردم را بدام می اندازد
 ناهار و هله غذائیکه در نیمروز = câšt
 می خورند و بمعنی وقت ظهر - «رک» برهان

آبتنی - شنا کردن در آب = jone šir
 جوانمرگ شده = jon-e marg
 گرگ = jon-θvar
 کسی را با گفتن = jon jonê zān
 کلمات قربانت کردم تو عزیزم هستی و... بکار واداشتن
 اسم یکی از نقوش = jov dônaï
 است که بر روی جوراب ترسیم میکنند
 بالا - ضد پایین - «رک» برهان = jôr
 ذیل: جور
 اطاق طبقه دوم را گویند = jôrka
 (بیشتر در اشکورات مرسوم است)
 قی کردن - استفرغ = jôr gudn
 «حرف اضافه بمعنی «از»، همیشه - = jî
 بعد از کلمه در آید» مثل: «می جی» یعنی «از من»
 با تخم مرغ جنگ کردن = jej-i bij
 (در ایام نوروز رایج است)
 زیر - پائین - «رک» برهان ذیل: جیر = jîr
 جلیقه - «زلت» نوعی تن = jiradqa
 پوش
 مقیاس سطح و آن بردو قسم = jirib
 است: ۱ - جریب تنکابن و آن مساوی با هزارمتر مربع است ۲ - جریب گیلان و آن برابر با ۱۰ هزارمتر مربع میباشد.
 هر جریب برابر با ده داهو dahu و هر دهو مساوی با ده خفیس xafis است
 تنزل کردن قیمت اشیاء = jir hamān
 و بمعنی از بالا پائین آمدن
 شاش (بزبان اطفال) - اسم صوت در = jiš
 موقع شاشاندن بچه
 حشره ایست که شب در اطاقها = jik

است، اکنون این عمل متروک است
 موی پشت گردن و پاها و دور = cac
 عورتین است و بمعنی خزه‌ای که در تنه
 درختان می‌روید
 چریدن = carâ
 رنگ و لون و بمعنی چرا ؟ = cara
 برای چه ؟
 برجیزی افزونی پیدا = carbəsən
 کردن
 یکی از انواع توپ‌بازی است = carxi
 و آن مخصوص بچه‌های ۱۰-۱۲ ساله
 میباشد و آن چنانست که با زدن توپ بز زمین
 یکبار بدور خود بچرخد و بمعنی یکنوع
 کوتاه کردن موی سر خانمها است
 ساقه‌های نازک درختان که = carda
 برگ دارد پس از اینکه برگهایش را
 گاو و گوسفند خورد، باقی مانده را
 «چرده» گویند
 لوس-صفت آدمهای پررو و = carma
 بمعنی کرخ و بی تأثیر بودن چیزی بردست
 و پا، هنگام سرما
 پشت بندخانه = caft
 خیس = cafta
 زرد و غیر قابل خوراک مثل = caftəl
 «چفتل خیار» یعنی خیار زردنگ و کهنه
 و تقریباً غیر قابل خوراک و caftəl کتابه
 از افراد زرد رنگ مالاریائی
 سیلی و بمعنی کف زدن = cak
 قسمت پشت ران = cakθra
 کنایه از بزانو = cakθra šelâ bôn
 در آمدن و سست شدن در مقابل طعمه و
 چیزیکه بنفعش است

ذیل: چاشت»

چادری است که از پنبه یا کت = câşob
 بافتند و رنگارنگ است و زنان بر کمربندند
 هم گویند câdθr šob
 سالم- فربه = câq
 سبزه-چراگاه - پاره کردن - = câk
 دریدن جامه و بمعنی باز کردن- مثل :
 «درب را چاکزد» یعنی کاملاً باز کرد
 «معنی اول آنرا بسنجید با چاک در
 برهان قاطع(؟)»
 خود- = câkun vâ kun gudən
 آرائی کردن - آرایش و بزک کردن
 گودال و گود «رک» برهان ذیل، = câl
 چال»
 دست انداز- پستیهای = câl-θ cuvur
 کم عمق و بلندیهایی کم ارتفاع را گویند و
 در ترکی آذری câllecokur نیز
 بهمین معنی است (رک: فرهنگ گیلکی، ستوده)
 صدای چه چه بلبل = cab cab
 چه چه زدن بلبل = cabcabzân
 حصاریکه بوسیله شاخه‌های = capar
 درختان در اطراف منازل و باغات میکنند
 «رک: برهان ذیل: چپر»
 سبیدی که بشکل استوانه درست = capi
 کرده و با آن انگور حمل کنند
 «ورم کردن پاهنگام = cap gudən
 آبتنی، گاهی بمعنی یف کردن سرو صورت
 نیز بکار میرود»
 در موقع عروسی مقداری = catθr zəlf
 از زلف بناگوش عروس را کوتاه میکنند
 و بصورت دسته کوچکی در جلو گوش قرار
 میدهند، این یکی از علائم عروس بودن

کف و پشت پنجه پا را بیوشاند و در عقب آن بندی از پشم بافته وصل کرده اند که بساق پای بندند « رك : برهان ذیل: **چاموش** » و « **چموش** » بردو قسم است
 ۱- $k\theta rd\theta\ carm =$ بمعنی چموشی که از چرم دباغی شده سازند
 ۲- $k\hat{a}l-\theta\ carm =$ بمعنی چموشی که از چرم دباغی نشده سازند
 چائی (بزبان اطفال) = $c\check{a}ca$
 و جب- اندازه است از سر = $c\check{a}rak$
 انگشت شست تا سر انگشت کوچک، وقتیکه بظرفین کاملاً باز باشند، و وزنی است تقریباً با اندازه ۲ کیلو و یا یک چهارم من گالش (کلم کش) است
 ترقه، برای انفجار باروت = $c\check{a}šini$
 در تفنگ بکار می‌برند
 گود کوچک-ه قس: با **چاله** = $c\check{a}liki$
 در برهان قاطع ذیل همین ماده
 زگیل- میخهائی که روی = $c\theta b\theta l\theta sk$
 دست و پا در میآید- میگویند علتش اینست که آن شخص روی سگ آب ریخته است
 کسیکه با دست چپ کار میکند = $c\theta b\ b\hat{a}l$
 شلتوکی که در مزرعه بر روی = $c\theta t$
 بوته اش که هنوز نرسیده بر اثر وزش باد بی‌منز و بدون برنج باقی میماند
 شلتوک بی‌منز = $c\theta t-\theta\ jo$
 بوته خاردار و بمعنی بیابان و = $c\theta r$
 جنگل
 آب آمدن و چرك کردن زخم = $c\theta r\theta š$
 و گوش
 پست فطرت، شخص خسیس = $c\theta rs$
 چرخك، آلتی که بوسیله آن = $c\theta r\theta k$

دیوارخانه- نمای بیرونی کنج = $cak\theta l$
 خانه، آنجائیکه دو دیوارخانه بهم وصل شده و خط مستقیمی از سقف تا زمین تشکیل داده‌اند
 صدای شکستن چوب و = $cak\ cak$
 شیشه
 فك و آرواره = $cak\theta n$
 جویدن = $cak\theta n\ z\check{a}n$
 کنایه از برحرفی و = $cak\theta n\ zani$
 چركشیدن و باوه گفتن
 سبدی است که از چوب شاخه‌های = $calk$
 آلوچه (= گوجه) سازند
 زن زانو پس از زائیدن باید = $calla$
 چهل روز پرهیز بکنند و هر غذائی نخورد و سه چله باید نگه دارد: ۱- پس از ده روز باید حمام برود ۲- پس از ۲۰ روز، و سومی در روز چهارم حمام میرود و اصلاً بمعنی مدت زمانیکه زن از خوردن هر غذائی معاف نیست، گفته میشود و چله بصورت اسم خاص در آمده چنانکه گویند ۱۰ چله، ۲۰ چله و ۴۰ چله
 چرب، و نیز بمعنی کود حیوانات = $calm$
 خصوصاً و هر چیزیکه بجای کود کار بکنند و قوت زمین را باعث شود عموماً
 گوشت و استخوان سر = $calm-\theta\ sina$
 سینه گاو و گوسفند
 چانه = $cana$
 چمندر- بواسحق اطعمه گوید: = $cand\theta r$
 چمندر بعدس دادند حلوا به برنج زرد در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
 نوعی برنج پست = $camp\hat{a}$
 پاپوشی است از چرم گاو که = $cam\check{u}š$

cəl pác = آبیکه بر روی زمین یا جائی بریزد و بعد قشراتی از آنجا باطراف پراکنده شود

cəl tās = طاس مخصوصی است که در آن آب میریزند و بز نیکه عقیم است میدهند یا سرش میریزند تا آبتن شود. جام چهل کلید چرک کثافت روی لباس و بدن و بمعنی جراحت گوش و غیره

cəl kə cəl kə bôn = خرد و ریز شدن شیشه

cəl kon = مه - بخار آب در ماه بهمن که پس از اندکی از بین میرود

cəm = مطابق - ذوق - تناسب - راه دست

cəma = «تخم مرغیکه در لانه مرغ میگدارند تا مرغ بهوای آن تخم کند و کنایه از کهنه بودن تخم مرغ - در تهران آنرا «چشمه» گویند

cəmbəl = چنبر - چوبیست که آنرا بشکل دایر در آورده و در انتهای ریسمان و تنگ برای محکم بستن بار قرار میدهند
cəmbəl-cəmbəl-i sar hamān = کنایه از مشکلاتی بر روی مشکلات دیگر افزون شدن - و کنایه از جور و متناسب درآمدن کار با ذوق شخص

cəmək zān = چشمک زدن - با ایما و اشاره کسی را متوجه خود ساختن

cəmkā = بمعنی جوجه - مخصوصا در اشکورات مورد استعمال دارد

cənār = اسم درختی است تنومند

cəndəš = لرزش خفیف

cu = چوب

cu-â bôn = مثل چوب بیحرکت و راست و بی حس شدن و کنایه از راست شدن آلت رجولیت
بقیه دارد

پشم و پنبه میریسند «رک: برهان قس: ذیل: جهره و چرخ»

cər cər = «ترتیب و نظم زندگی و عایدی زیاد و راحتی خیال کسی را گویند»

cəšta = عادت کرده، مثلا کسی از چیزی عادت کرده، یا جائی نفعی ببرد همیشه میل داشته باشد از آن محل استفاده ای بکند

cəšta gitən = عادت کردن

cəšm andâz = حدس - گمان - قیاس - زمینی را که مساحت نکرده اند میگویند «چشم انداز» چقدر میشود - یعنی مساحت آن بحدس و تقریب چقدر میشود

cək = یک قسمت از ۱۶ قسمت یک رأس گاو، هر گاو را که سر می برد آنرا به ۱۶ قسمت تقسیم میکنند هر قسمت آنرا «چک» گویند

cəkât = پاره کردن، قسمت کردن، نابود کردن - «چرم چکات کشن» یعنی چرم را قسمت کردن

cək-ə pək-â gudən = تقسیم کردن و کنایه از تاراج و یغما

cək ə ləng-zān = دست و پا زدن جاندار در موقع مرگ و کنایه از تضرع و زاری است

cək-ə bādê = خوابیدن عضوی از اعضاء بدن

cək sarê = شکل و حالتی از نشستن که دو کف پا در زمین باشد و زانو در هوا - چمباتمه - روی پا نشستن

cəkka = قطرات آبی که از شیروانی یا از پشت بام بداخل خانه نفوذ بکند

cəl = پیابان - زمین پر از لای و لجن

cəl-â zān = زخمیکه باطراف پیشروی کرده و جراحت و چرک از آن خارج بشود